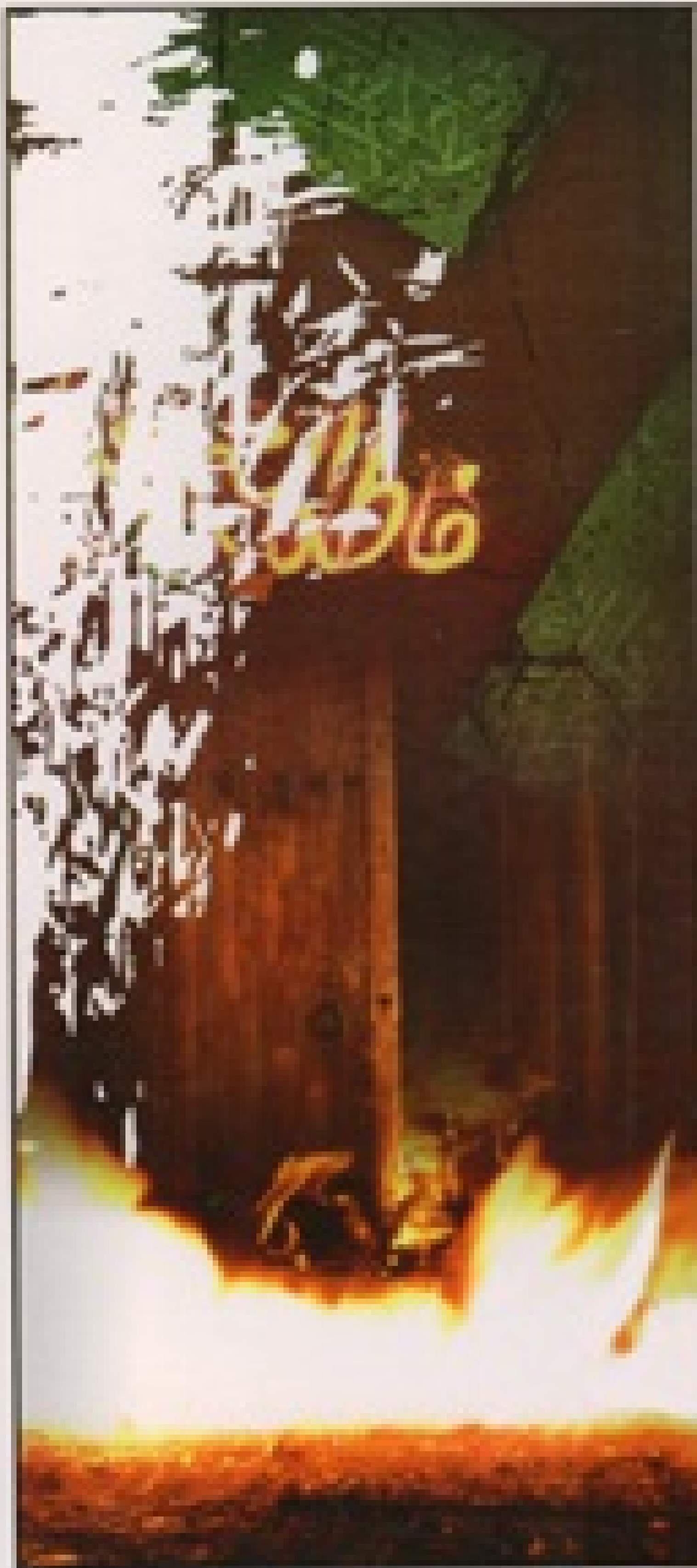
شهادت

حضرت زهرا و شبهه زدایی



الشهید المقدس
آیة الله السید محمد رضا الحسینی الشیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

شهادت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) و شبهه زدائی

نویسنده:

آیت الله سید محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

موسسه الرسول الاکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
شهادت حضرت زهراعلیها السلام وشبهه زدائی ----- ۶
مشخصات کتاب ----- ۶
مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام ----- ۶
شیوه بحث ----- ۶
نکته اول ----- ۷
نکته دوم ----- ۱۹
چکیده ----- ۱۹
خاستگاه بحث و شبهات مطرح شده ----- ۱۹
پی نوشتها ----- ۳۳
درباره مرکز ----- ۳۵

شهادت حضرت زهراعلیها السلام وشبهه زدائی

مشخصات کتاب

سلسله گفتارهای حضرت آیت الله

نویسنده : حاج سید محمد رضا حسینی شیرازی قدس سره

ناشر : موسسه رسول اکرم (ص)

مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام

الحمدلله رب العالمین والصلاه والسلام علی محمد وآله الطیبین الطاهرین ولعنه الله علی أعدائهم أجمعین إلی یوم الدین.

از آن جـا که این دو مـاه (جمـادی الأـولی و جمـادی الثانیه) به سـرور بانوان عالم دخت گرامی رسول خداصـلی الله علیه و اله حضـرت صـدیقه کبری فـاطمه زهراعلیهـا السـلام اختصـاص دارد، به نحو اختصـار درباره سـتم هایی که پس از شـهادت پـدر بزرگوارشان بر آن حضرت روا گشته، سخن می گوییم. این بحث به یاری خدا در دو محور ارائه می شود:

نخست: شیوه بحث؛

دوم: خاستگاه بحث و شبهات مطرح شده.

شیوه بحث

درباره شیوه بحث مقدمتا این نکته را بگوییم که یکی از مشکلاتی که مردم و امت اسلامی از آن رنج می برند مسئله تشکیک در حقایق تاریخی است. طبعا این پدیـده در حقایق تاریخی منحصـر نمی مانـد و به حوزه های دیگر نیز راه پیـدا می کند. زیرا حالت تشـکیک آغاز دارد ولی انجام نـدارد. از این رو ممکن است شخصـی شـروع به تشکیک در حقیقتی تاریخی کند ولی چون این حالت همیشه رو به پیش روی و گسترش دارد تردیـد او ادامه یابد و حقایق تاریخی و فقهی و اعتقادی و فکری را نیز در بر گیرد و تا جایی پیش می رود که بنیاد باورهای او را در هم می پیچد و همه چیز را از او می گیرد.

یکی از فلاسـفه درباره تشـکیک می گوید: «شک گذرگاهی خوب، ولی توقفگاهی بد است!» وقتی انسان در مسـئله ای دچار شک شد و در پی آن شـروع به پژوهش و جسـتجو نمود تا با گذار از شک به حقیقت دست یابد، این شک او گذرگاه خوبی برای رسیدن به حقیقت است. اما اگر هم چنان در

حالت شک این پا و آن پا کند و بماند و تشکیک به شیوه ای در زندگی او تبدیل شود و در همه چیز تردید کندو در چرخه باطلی به دور خود بگردد، این شک او توقفگاهی بسیار بد خواهد بود.

برای آن که بر تشکیک در حقایق تاریخی چیرگی حاصل شود توجه به دو نکته زیر شایسته است:

نکته اول

هر علمی شیوه خاص خود را دارد و مهم ترین چیز در هر علم روش های مورد استفاده در آن علم است. برای نمونه مسائل عقلی شیوه معینی دارند و برای پژوهش درباره یک مسئله عقلیِ محض کافی است در اتاقِ در بسته خود بنشینیم و درباره آن مسئله تحقیق کنیم.

خطاست اگر پژوهشگری روش های یک علم را در علم دیگری به کار بندد و این خطایی است، که برخی از فیلسوفان گذشته مرتکب شدند که می خواستند مسائل علوم طبیعی و تجربی را با روش عقلی و همان شیوه ای که برای رسیدن به حقایق اشیا در پیش می گرفتند تحلیل کنند.

مسائل علوم تجربی روش ویژه ای دارد و نمی توان آنها را با تحلیل عقلی صرف مورد بررسی قرار داد. یک فیلسوف هر قدر در کار خود توانا و کارآزموده باشد با شیوه عقلی و تفکر محض نمی تواند به شناخت جهان و اجزای تشکیل دهنده آن نائل آید.

وجود مقدس مولای متقیان علیعلیه السلام فرمودند: «فی التجاربِ علمٌ مستأنف؛ در تجربه ها دانشی دوباره [نهفته] است (تجربه ها موجب بروز علم جدید می گردد)».

این همان شیوه پژوهش در مسائل علوم طبیعی است. اما این که انسان در اتاق دربسته خود بنشیند و به این فکر کند که: «اجزای تشکیل دهنده ستارگان و

ماه و خورشید چیست؟» شیوه غلطی است و هیچ نتیجه درستی نمی دهد هر چند انسان، اندیشمند بزرگی باشد. چنین خلط و خطاهایی به نتایجی مانند قاعده «امتناع خُرق و التیام» می انجامد و عملاً نیز برخی به همین نتیجه رسیدند که این افلاک از ذراتی تشکیل یافته که قابل خرق و التیام نیست. این افراد در تفسر ماجرای معراج و این که چگونه پیامبرصلی الله علیه و اله به آسمان ها عروج فرمود درماندند! زیرا ماجرای معراج مسلتزم آن است که آسمان ها شکافته شود و پس از آن دوباره به هم بر آید. در حالی که به پندار آنان شکافت و ترمیم افلاک از نظر عقلی محال است!

اما این مسئله به خطا در روش ها باز می گردد و آن که در روش ها راه خطا بپوید هر چند فیلسوفی بزرگ باشد به نتایج نادرست می رسد. در حالی که ممکن است پایه علمی دانشمند دیگری به مراتب کم تر باشد ولی به دلیل التزام به روش ها به نتایج صحیح دست یابد.

فقط ماجرای معراج نبود که بطلان نظریه امتناع خرق و التیام را نشان داد. امروز همین هواپیماها روزانه چندین بار سینه آسمان را می شکافند و نظریه خرق و التیام را به باد ریشخند می گیرند؛ نظریه ای که محصول عقل فلاسفه بزرگی بود که روش های ویژه یک علم را در علوم دیگر به کار می بستند.

مورد دیگری از به کار بستن روش های عقلی در علوم تجربی از سوی فلاسفه که به ذهن بنده می رسد، همان طور که در کتاب شرح حکمه الاشراق نیز آمده است به شناخت حقیقت تصاویر آیینه مربوط می شود.

فیلسوفان در چنین مواردی با خود خلوت می کردند و

به اندیشه می پرداختند و احتمالات مختلف را بررسی می کردند: احتمال اول، احتمال دوم، احتمال سوم و ... تا این که به این نتیجه رسیدند که در ورای این جهان عالم دیگری به نام عالم مثال وجود دارد که در بردارنده حقایق است و حقیقت ما نیز در آن وجود دارد و ما هنگامی که به آیینه می نگریم حقایق موجود در آن عالم مثال را می بینیم!

آورده اند که وقتی به حاج ملا هادی سبزواری گفتند که غربی ها دستگاهی برای تصویربرداری اختراع کرده اند شگفت زده شد و گفت: علم ما به جهل بدل شد؛ زیرا ما از جهت عقلی ثابت کردیم که جدا کردن عکس از عاکس و انفصال سایه از صاحب سایه محال است. با این حال چگونه این افراد عکس را از عاکس جدا کرده اند؟ یعنی کاری کرده اند که تصویر شخصی این جا باشد و خود شخص جای دیگر، یا این که صاحب عکس به خاک تبدیل شده باشد ولی تصویر او هم چنان در برابر ما موجود باشد.

آری علم آنان به جهل بدل شد از آن رو که روش عقلی را در علوم طبیعی به کار بستند و این خطاست؛ مسائل طبیعی با روش عقلی مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی گیرند. اصلاً روش برخی از گذشتگان در مسائل عقلی و الهیات نیز از انواع خطاها خالی نبود و لذا به نتایج عجیبی منتهی می شد و این بحث دیگری است که در این جا فعلاً به آن کاری نداریم.

کوتاه سخن این که در هر علم ابتدا باید در پی روش های صحیح باشیم. پژوهش در زمینه حقایق تاریخی نیز روش های ویژه

خود را دارد و اگر کسی بکوشد روش علوم دیگر را در علم تاریخ به کار بندد راه خطا پیموده است. متأسفانه این امر امروزه پدیده متداولی است و حتی دیده می شود برخی از جوانان نوآموز که دانش و چیرگی چندانی ندارند و از روش تحلیل مسائل تاریخی آگاه نیستند به تحلیل قضایای تاریخی می پردازند.

یکی از مسائل مهم تاریخی مسئله مظلومیت صدیقه کبری حضرت فاطمه زهراعلیها السلام و ستمی است که بر ایشان رفته است. ببینیم دیگران چگونه و با چه روشی این مسئله تاریخی را بررسی کرده اند؟ کسانی که در چهارچوب اندیشه سنی به این مسئله پرداخته اند گفته اند: آیا در صحیح بخاری دلیلی برای این مطلب وجود دارد؟ همان طور که در چهارچوب و زمینه تفکر شیعی نیز پرسیده اند: آیا روایتی وجود دارد که همه راویان آن عادل، امامی و ثقه باشند و این مطلب را ثابت کند؟

از نظر بنده این خطایی است که به شیوه ها و روش ها باز می گردد. آنان گمان کرده اند روش پژوهش و مطالعه در تاریخ همان است که در علم فقه به کار می رود. وقتی در فقه می گوییم آیا فلان روایت صحیح است یا خیر چرا نیاییم و همین شیوه را در بررسی های تاریخی به کار بندیم و مثلاً بگوییم: آیا در صحیح بخاری یا مسلم روایتی هست که مطلب مورد ادعای شما (یعنی یورش به خانه حضرت فاطمه زهراعلیها السلام) را ثابت کند؟

به نظر بنده این شیوه از اساس غلط، و چنین پرسشی از بنیاد نادرست است. اصلا این مهاجم وقتی چنین پرسشی را طرح کرده راه خطا پیموده است و همین طور

برخی از مدافعان که در مقام پاسخگویی برآمده اند در دام این پرسش نادرست افتاده و در پی یافتن چنین روایتی برآمده اند.

ما از این گروه می پرسیم: اصلاً در کل صحیح بخاری چند روایت داریم؟ آیا صحیح بخاری در بردارنده تمام روایات صحیح است؟ صحیح بخاری تقریباً هفت هزار و پانصد روایت را در بردارد؛ یعنی چیزی کم تر از هشت هزار روایت. صحیح مسلم نیز در بردارنده سه هزار و سی و سه روایت است که مجموع روایات این دو کتاب ده هزار روایت می شود و این رقم بسیار کمی است. آیا تمام دین بر پایه ده هزار و اندی روایت بنا شده است؟! خود بخاری همان طور که در کتاب هایشان آورده اند می گفت من یکصد هزار روایت صحیح را از بر دارم. این روایات کجاست؟ و چرا باید دین در روایاتی خلاصه شود که او و مسلم نقل کرده اند؟

اما تاریخ پژوهی رسم و راه دیگری دارد و بر جمع آوری شواهد و قرائن متکی است؛ درست همان کاری که یک کاراگاه جنایی وقتی جنایتی در جایی اتفاق می افتد انجام می دهد. وقتی قتلی رخ می دهد یک کاراگاه چه می کند؟ او به جمع آوری قرائنی می پردازد که در کشف حقیقت به او کمک می کند؛ مثلاً نگاه می کند که چه کسانی با مقتول دشمنی داشته اند؟ مقتول در روزهای آخر با چه کسانی مشاجره لفظی داشته است؟ چه کسانی از مرگ او سود می برند؟ آخرین بار چه کسی با قربانی ملاقات کرده است؟ و همین طور دیگر قرائن و شواهدی که ممکن است گوشه ای از حقیقت را روشن کند ...

البته در این میان

هر قرینه ای ارزش قطعی و یقینی نـدارد. بلکه هر کدام از قرائن دارای یک ارزش احتمالی است و چه بسا بر پایه منطق حساب احتمالات ارزش ناچیزی داشـته باشـد. ولی به هر حال یک ارزش احتمالی دارد، هر چنـد بسـیار کوچک و در حد یک هزارم باشـد. اما با قرار دادن همین قرینه در کنار قرینه دوم و سوم و چهارم و ... یک کاراگاه جنایی به یقین علمی یا ریاضـی دسـت خواهد یافت.

یقین علمی همان یقینی است که اساس همه علوم متـداول بر آن قرار دارد و طی آن، احتمال یک چیز به حدی می رسد که به احتمـال خلاف آن اعتنا نمی کنیم. به عبارت دیگر احتمال خلاف آن قـدر ناچیز است که عقلا به آن اهمیت نمی دهنـد و در علوم به آن اعتنا نمی شود. مثلاً چیزی در حد یک در ملیون.

وقتی سوار هواپیمـا می شویم آیـا اصـلا احتمـال نمی دهیم هواپیما سـقوط کنـد؟ چنین احتمالی مسلماً وجود دارد ولی ارزش چنین احتمالی چقدر است؟ ارزش چنین احتمالی در حساب احتمالات به قدری ناچیز است که عقلا به آن توجه نمی کنند.

در مقابـلِ یقین علمی یقین ریاضـی قرار دارد. یقین ریاضـی از چنـان قطعیتی برخوردار است که به هیـچ عنوان شک و احتمال خلاف حتی مثلاً به اندازه یک در ده ملیون در آن راه ندارد.

بعد از جمع آوری قرائن است که به یقین علمی یا یقین ریاضی دست می یابیم و شیوه کار در تاریخ پژوهی همین است.

از این رو وقتی می خواهیم درباره مظلومیت حضـرت زهراعلیها السـلام و یورش به خانه آن حضرت پژوهش کنیم نباید در پی آن باشیم که آیا روایتی در صحیح بخاری هست

که این ماجرا را تأیید کند. چنین کاری یک خطای روشن است. بلکه باید دست به جمع آوری قرائن و شواهد گوناگونی بزنیم که ما را در دستیابی به حقیقت یاری می رساند. مثلاً ابتدا درباره شخصیت و روحیات مهاجم مطالعه کنیم و ببینیم کسی که متهم به این جنایت یعنی هجوم به خانه وحی و زیر پا نهادن حرمت رسول خداصلی الله علیه و اله شده است از لحاظ روانی چه ویژگی ها و شخصیتی دارد.

در این جا اگر از طریق جمع آوری قرائن و حقایق تاریخی به این نتیجه رسیدیم که مهاجم مورد نظر شخص بی اندازه خشن و سنگدلی است دیگر برایمان بعید نخواهد بود که زنان باردار با دیدن او سقط جنین می کردند!

البته چنین واقعیتی را طبعا فقط از یک حادثه در نمی یابیم. بلکه نمونه ها و حوادث مختلف را در کنار هم قرار می دهیم و سعی می کنیم ببینیم او در چنین مواردی با کسانی که دشمن خود می پنداشته چه رفتاری از خود نشان داده است.

بنده این جا در پی بحث مفصل نیستم و به عنوان نمونه، به ماجرایی اشاره می کنم که یکی از علمای عامه یعنی ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه آورده است.

او درباره شخصیت این مرد و رفتارهایش در این قبیل موارد ماجراهای عجیبی نقل می کند. برای نمونه می گوید:

«خواهر عمر و شوهر او پنهان از چشم عمر اسلام آوردند. خباب بن ارت هم پنهانی به خانه آنان می آمد و احکام دینی را به خواهر عمر و شوهرش می آموخت. یکی از سخن چینان این خبر را به عمر داد و او به خانه خواهرش آمد. خباب از ترس عمر گریخت

و خود را در پستوی خانه مخفی کرد. عمر پرسید: این هیاهو چه بود که در خانه شما شنیده می شد؟ خواهرش گفت: چیزی نبود، خودمان با یکدیگر سخن می گفتیم. عمر گفت: چنین می بینم که شما از دین خود برگشته اید. شوهر خواهرش گفت: فکر نمی کنی که این دین حق باشد؟ عمر با شنیدن این سخن به سوی او جست و او را زیر لگد گرفت. خواهرش خواست او را کنار زند، اما عمر چنان به او سیلی زد که چهره اش خونین شد».

این ماجرا نشان می دهد که منطق لگدمال کردن و خشونت و خونریزی از ابتدا در او بوده و تا پایان در وجود وی باقی مانده است.

ابن ابی الحدید هم چنین می گوید:

«وقتی پیامبرصلی الله علیه و اله رحلت فرمود و خبر مرگ آن حضرت در میان مردم پخش شد، عمر در میان مردم می گشت و می گفت: او نمرده است. بلکه همانند موسی که از قوم خود غیبت کرد، غایب شده است و حتماً باز خواهد گشت و دست و پای کسانی را که می پندارند مرده است خواهد برید. عمر از کنار هر کس رد می شد که می گفت: پیامبر مرده است او را به سختی می زد و تهدید می کرد».

این ماجرا سخت شک برانگیز است و جای تأمل بسیار دارد. چون این اقدام با گفتار صریح قرآن مخالفت دارد که می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؛ محمد [صلی الله علیه وآله] فقط فرستاده خداست و پیش از او پیامبران دیگری نیز بودند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود به آیین گذشته خود باز می گردید؟» این

جا در مقام انتقاد نیستیم و فقط می خواهم شخصیت این فرد را که مسئول ماجرای یورش به خانه فاطمه زهراعلیها السلام است مطالعه کنیم و ببینیم با کسانی که گفته قرآن را بر زبان می آوردند چگونه رفتار می کرد.

هم چنین ابن ابی الحدید می نویسد:

«عمر بود که توانست بیعت ابوبکر را استوار کند و مخالفان را فرو کوبد. او شمشیر آخته زبیر را در هم شکست و بر سینه مقداد کوفت و در سقیفه بنی ساعده سعد بن عباده را لگدکوب کرد و گفت: سعد را بکشید که خدا او را بکشد و هموست که بینی حباب بن منذر را در هم کوفت. حباب روز سقیفه گفته بود: من فولاد آب داده ام که از اندیشه ام بهره گرفته می شود و خرمابنِ پربار و میوه انصارم.

عمر آن عده از بنی هاشم را که به خانه فاطمهعلیها السلام پناه برده بودند بیم داد و از آن خانه بیرون کشید. اگر عمر نبود برای ابوبکر خلافتی صورت نمی گرفت و پایدار نمی ماند.»

موارد مشابه را از نظر بگذرانید: لگدمال کردن و خشونتی که روز سقیفه اتفاق افتاد درست مانند مشت و لگدهای نخست و بعدی است. و معلوم می شود که این شخص اساساً چنین روحیه ای داشت ...

آنچه گفتیم می تواند قرینه نخست باشد. در این جا به توجیهاتی که در این خصوص صورت گرفته است کاری نداریم؛ چون ما در مقام مطالعه روحیات این شخص هستیم، نه پاسخگویی به تبرئه کردن ها و توجیهات. لذا کسی که می خواهد دست به تبرئه و توجیه بزند، توجیه کند. مهم آن است که رسم و راه او، همان شیوه تشکیلات تروریستی القاعده است. اصلاً دقیق

تر آن است که بگوییم او نماد تفکر و منش القاعده است؛ چرا که تفکر القاعده مستند به اوست و شیوه خود را از او گرفته است.

قرینه دیگری که نشان از برخورد فوق العاده خشن و قساوت بار او با مخالفانش دارد رفتار او با سعد بن عباده است. پس از آن که او را در سقیفه زیر مشت و لگد گرفتند، او را به قتل رساندند و گفتند: جنیان او را کشته اند و این شعر را از زبان جنیان برساختند که گفته اند:

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده

ورميناه بسهمين فلم تخطئ فؤاده

ما سالار خزرجیان، سعد بن عباده، را کشتیم و دو تیر به سوی او پرتاب کردیم که به قلبش خورد و به خطا نرفت.

(معلوم می شود جنیان ضرب شصت خوبی دارند و تیرشان خطا نمی رود!!)

قرینه سومی که از قساوت و خشونت او حکایت می کند مربوط به راویانی است که ماجرای یورش به خانه وحی را نقل کرده اند. این ماجرا را دوست و دشمن روایت کرده اند. می دانیم وقتی که دشمن چیزی را نقل می کند آن نقل دارای ارزش احتمالی معینی است. اما اگر ماجرایی را دوست و دشمن، افرادی که معتقد به صاحب روایت هستند، و نیز کسانی که مضمون روایت به ضرر آنهاست، همه و همه، آن را نقل کنند، در آن صورت ارزش آن روایت در حساب احتمالات فوق العاده بالا خواهد بود؛ چرا که قاعده فقهی و قانونی می گوید: «اقرار عاقلان بر خودشان نافذ یا جایز است.»

اگر می خواهید راویان این ماجرا را بشناسید به کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه صلوات الله علیها» مراجعه کنید. بیش از ۶۰ صفحه

از این کتاب (از صفحه ۱۵۴ تا ۲۱۷) به اعترافات ۸۴ تن از علمـای عامه به این موضوع اختصاص یافته است. یکی از این افراد ابن تیمیّه می باشد که دشمنی او با اهل بیت? و پیروانشان معروف است و شیوه خاصی دارد.

وقتی ابن تیمیه به این موضوع اعتراف می کنـد، دیگر جـایی برای تردیـد و تشـکیک باقی می مانـد؟ آیا باز هم کسـی به بهانه نبود این ماجرا در صحیح بخاری می تواند آن را انکار کند؟

ابن تیمیه در کتاب منهاج السـنه النبویه به اصل یورش به خانه حضرت زهراعلیها السلام اعتراف می کند. او اصل قضیه را انکار نمی کند ولی دست به توجیه آن می زند.

متن کلام ابن تیمیه چنین است:

«نحن نعلم یقینـا ان ابابکر لم یقـدم علی علیّ والزبیر من الأذی ولا علی سـعد بن عباده المتخلّف عن بیعته أولاً و آخراً، وغایه ما یقـال إنه کبس البیت لینظر هـل فیه شـیء من مال الله الـذی یقسّ ِمه وان یعطیه لمسـتحقه؛ ما به یقین می دانیم که ابوبکر به هیچ روی علی و زبیر را نیـازُرد، و نه حتی سـعد بن عبـاده را که از آغـاز تـا فرجـام حاضـر به بیعت نشـد. نهایت چیزی که می توان گفت این است که او به خانه [حضـرت زهرا] یورش برد (یا وارد شـد) تا بنگرد از اموال خدا چیزی در آن هست تا آن را میان مستحقان قسمت کند».

او گمـان می کنـد این احتمال هست که چیزی از اموال مسـلمانان در خانه حضـرت علی و حضـرت فاطمه زهرا? توقیف شـده باشـد؛ همان کسانی که خـدا درباره آنان می فرمایـد: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا؛ حقیقتا خدا می خواهد هر گونه پلیدی

و آلودگی را از شما اهل بیت دور کند و پاک پاکتان نماید».

از دید او احتمال دارد که حضرت فاطمه برخی از اموال مسلمین را در خانه خود پنهان کرده باشد!

بسیار خوب، گیریم که در خانه حضرت فاطمهعلیها السلام اموالی بوده است. این اموال از کجا به دست ایشان رسیده بود؟ اگر در خانه آن حضرت مالی وجود داشت مسلماً رسول خدا به ایشان داده بود.

بر فرض که همه اینها درست باشد، چرا هیئتی را نفرستادند تا خانه را تفتیش کند و چرا به خانه یورش بردند؟ شاید هم ابن تیمیه گمان می کند حضرت علی و حضرت فاطمه؟ از پرداخت آن اموال به نیازمندان خودداری کردند و ابوبکر بیش از دیگران به فکر فقرا بود تا مبادا در آن وقت ظهر از گرسنگی جان بسپارند. یعنی بچه های نیازمندان گرسنه بودند و زنانشان از آنان غذایی مطالبه می کردند و ابوبکر می خواست این اموال را که علی و فاطمه حاضر نبودند به فقرا بدهند از آنان بستاند و به بینوایان بدهد(!)

با این حال ابن تیمیه می افزاید:

«واما اقدامه علیهم انفسهم بأذی فهذا ما وقع فیه قط باتفاق اهل العلم والدین وإنما ینقل مثل هذا جهّال الکذابین؛ اما این که نسبت به شخص آنان آزاری مرتکب شده باشد، اهل علم و دین اتفاق دارند که چنین چیزی رخ نداده است و این قبیل مسائل را دروغگویان نادان نقل می کنند».

غرض این که وقتی این قرائن و قرینه های دیگری که در این مختصر مجال بیان آنها نیست در کنار هم نهاده شود، به یقین علمی یا حتی یقین ریاضی نسبت به این موضوع دست می یابیم، هر چند در صحیح

بخاری یا صحیح مسلم در این خصوص روایتی نباشد.

لذا این که می بینیم امروز برخی شیوه روایی را در روش تاریخ پژوهش به کار می گیرند، یک خطای فاحش علمی است.

نکته دوم

درست نیست که پیش از جستجوی کافی، حکم به نبود روایتی کنیم. بلکه باید جستجو کنیم و در آن صورت روایات صحیحی در آن موضوع خواهیم یافت.

چند روز پیش مقاله ای می خواندم که نویسنده در آن یکی از مسائل اعتقادی را نفی می کرد. او به کتابی از یک نفر مراجعه کرده بود و در آن روایاتی یافته بود که به زعم او ضعیف است. این در حالی است که در خصوص آن موضوع بیش از سه هزار روایت در دست داریم اما آن نویسنده جوان با مراجعه به فقط یک کتاب و مشاهده روایات آن، به زعم خود به نقد آنها پرداخته بود و حاصل کارش خط بطلان کشیدن بر یک مسئله مهم اعتقادی بود. آیا به راستی شیوه پژوهش علمی چنین است؟

چکیده

نخست آن که تحلیل های تاریخی مبتنی بر شیوه گردآوری قرائن و منطق احتمالات است.

دوم آن که اگر به درستی تتبع و جستجو کنیم در همه یا بیشتر حقایق تاریخی و اعتقادی روایات صحیحی خواهیم یافت.

(در آنچه گذشت شیوه بحث به اختصار بیان شد و از بیان نکات و جزئیات فنی مرتبط با مورد نخست صرف نظر کردیم).

خاستگاه بحث و شبهات مطرح شده

شبهه ای که این روزها بر سر زبان ها می باشد این است که این بحث ها چه ضرورتی دارد؟ شخصیت های تاریخی همگی به رحمت خدا رفته اند و امروزه در میان ما نیستند. چرا باید نبش قبر کنیم و درباره ویژگی ها و شخصیت آنان جستجو کنیم؛ به عبارت دیگر عده ای بر این خواسته پافشاری دارند که تاریخ را کنار بگذاریم و به مسائل امروز بپردازیم.

پاسخ این شبهه را به کتاب شریف نهج البلاغه موکول می کنیم. در این کتاب سخن شگرفی وجود دارد که به خوبی پاسخ این پرسش را می دهد. البته به این شبهه پاسخ های متعددی می توان داد ولی در این جا به این فقره از نهج البلاغه می پردازیم که بخشی از پاسخ را در بر دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیعلیه السلام می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِی تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِی نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِی نَبَذَهُ. فَالْتَمِسُوا ذلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ؛ و بدانید که تا واگذارنده رستگاری را

نشناسید رستگاری را نخواهید شناخت و تا شکننده پیمان قرآن را ندانید با قرآن پیمان استوار نخواهید ساخت، و تا واگذارنده قرآن را به جا نیارید در قرآن چنگ نتوانید انداخت. پس رستگاری را نزد

کسانی جویید که اهل آنند [و آنان از خاندان پیامبرانند] که دانش به آنان زنده است و نادانی به دانش آنان مرده.»

بر این اساس کسی نمی تواند بگوید من مسیر حق و راه راست را طی می کنم و کاری به اهل باطل ندارم چون امام به این افراد می فرماید: «تا واگذارنده رستگاری را نشناسید رستگاری را نخواهید شناخت». به عبارت دیگر باید بدانیم که فلان شخص بر حق است یا باطل، تا حق را بشناسیم و در غیر این صورت حق را نخواهیم شناخت. لذا اگر کسی بگوید من مسیر حق را می پویم و نمی دانم فلانی اهل حق است یا باطل، چنین کسی حق را نشناخته است.

اما ببینیم بین شناخت حق و شناخت کسانی که پرچم باطل در دست دارند چه رابطه ای وجود دارد؟

در پاسخ به این پرسش شارحان نهج البلاغه نکاتی را یادآور شده اند ولی چیزی که از همان ابتدا به نظر می رسد این است که اگر آدمی ائمه ضلالت را نشناسد و نداند که فلان شخص جزء آنان است حق را نخواهد شناخت؛ چرا که پیشوایان گمراهی برای چنین کسی الگو و الهام بخش خواهند بود.

فلان اسم پرطمطراق یا فلان صحابی بزرگ که با پیامبرصلی الله علیه و اله زیسته است، به هر حال خط سیری به امت می دهد. کسی که مِن باب مثال نداند معاویه از همان ائمه ضلالت و پیشوایان گمراهی است که مردم را به سوی دوزخ دعوت می کنند، طبیعتاً دین خود را از او فرا می گیرد و چنین کسی الگوی او قرار خواهد گرفت. ولی اگر دانستیم که از پیشوایان تباهی است از او دوری می گزینیم، راهمان را

از او جدا می کنیم و نه تنها الگوی ما نخواهد بود بلکه برای هیچ یک از سخنان و موضع گیری هایش ارزشی قائل نخواهیم شد.

به این مثال که بی اندازه حائز اهمیت است توجه کنید: مقاله ای از یکی از نویسندگان معاصر می خواندم که نتیجه آن ویرانی اساس دین بود. این نویسنده می گفت: چرا باید نسبت به متون دینی حالت جمود داشته باشیم؟ باید در برخورد با متون دینی باز باشیم و انعطاف بیشتری به خرج دهیم. بلکه لازم است مانند گذشتگان و پیشاهنگان صدر نخست جسارت داشته باشیم. بیایید ما هم مثل آنان شجاع باشیم.

در حقیقت این نویسنده از ما می خواهد که در برابر خدای متعال، قرآن کریم، و پیامبرصلی الله علیه و اله شجاعت داشته باشیم. زیرا الگوهای مورد نظر او چنین بوده اند. لذا می بینیم که می گوید: پیشگامان و گذشتگان یاد شده نه فقط احادیث پیامبرصلی الله علیه و اله، بلکه عمل به برخی از آیات قرآنی را هم کنار نهادند. برای نمونه، به گفته او ابوبکر آیه «وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ» را ملغی نمود.

خدای متعال فرموده است: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ؛ صدقات برای فقیران است و مسکینان و کارگزاران جمع آوری آن و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان». پیامبر به این آیه عمل نمود، ولی وقتی نوبت به ابوبکر رسید با نهایت شجاعت(!) دور این آیه را خط کشید و پرداخت بخشی از صدقات را برای به دست آوردن دل مخالفان لغو کرد. چرا که از دید او شرایط عوض شده بود. یعنی در ابتدا دین اسلام ضعیف بود و برای به دست آوردن دل مخالفان و

جـذب آنـان مثلاًـ لازم بود یکصـد شتر به آنان بپردازیم، اما اکنون که دین نیرو گرفته است به اجرای مضـمون این آیه نیازی نداریم.

عمر نیز به همین سان شـجاع(!) بود و آیاتی از قرآن را کنار نهاد. خدای متعال می فرماید: «الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلاَّ أَن يَخَافَا أَلاَّ يُقِيمَا حُدُودَ اللّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ يُقِيمَا حُدُودَ اللّهِ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىَ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا إِن ظَنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ طلاقی که رجوع و بازگشت دارد دو مرتبه است و در هر مرتبه بایـد به طور شایسـته همسـر خود را نگاهـداری کند و آشتی نمایـد، یـا به نیکی او را رهـا سـازد و از او جـدا شود. و برای شـما حلاـل نیست که چیزی از آنچه به آنها داده ایـد پس بگیریـد، مگر این که زن و شوهر بترسـند که حـدود الهی را برپا ندارنـد. اگر بترسـید که حـدود الهی را رعایت نکننـد، مانعی نیست که زن فـدیه و عوضـی بپردازد و طلاـق بگیرد. اینهـا حـدود و مرزهای الهی است. از آن تجاوز نکنیـد و هر کس از آن تجـاوز کنـد سـتمگر است. اگر بعـد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر او را طلاق داد، از آن به بعـد زن بر او حلال نخواهـد بود، مگر این که به نکاح مرد دیگری در آید و هرگاه آن مرد

زن را طلاق دهد اشکالی ندارد که بازگشت کنند و با همسر اول دوباره ازدواج کند، در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمارند. اینها حدود الهی است که خدا آن را برای گروهی که آگاهند بیان می نماید.»

مفهوم آیه روشن است و خود او نیز آن را به وضوح می دانست. سه طلاق در این جا به معنای سه طلاق حقیقی است ولی نویسنده مقاله می گوید: وقتی عمر مشاهده کرد آمار طلاق در میان مردم افزایش یافته است گفت: باید جلوی آنان را بگیریم. از این به بعد هر کس به همسرش بگوید: تو سه طلاقه هستی زنش بر او حرام می شود، و او این کار را برای مقابله با پدیده طلاق انجام داد.

قرآن نیز سه بار طلاق را از اسباب حرمت زن و شوهر می داند ولی عمر گفت: همین که یک بار شوهر به همسرش بگوید: تو سه طلاقه هستی کافی است و زن بر او حرام شود؛ چرا که این کار هم همان معنی را می دهد و در حکم سه بار طلاق دادن است.

نویسنده یاد شده ما را به پیروی از این پیشگامان صدر نخست که نسبت به خدا و رسول بی باک و گستاخ بودند فرا می خواند و می گوید ما نیز باید چنین باشیم. خوشا و خرّما طاغوتان عالم!

اگر بنا باشد این گونه عمل کنیم باید بگویم آیه شریفه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَى الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید همانند گذشتگان روزه بر شما نیز واجب شد، باشد که تقوا پیشه کنید.» مربوط به شرایط گذشته است. چه

اشکالی دارد یک حاکم مسلمان جسارت و شجاعت پیشگامان صدر اول را پیشه کند و بگوید روزه گرفتن در این زمان بر بازده کار و تولید اثر منفی بر جا می نهد و باید این حکم را کنار بگذاریم. از قضا چنین اتفاقی واقعا افتاد و زمانی یکی از حکام با نهایت گستاخی اعلام کرد روزه گرفتن برای کارگران لازم نیست.

مسئله حج نیز به همین منوال می تواند دستخوش دگرگونی شود. چه اشکالی دارد زمامدار شجاع دیگری بیاید و حکم حج را بردارد؟! اگر ابوبکر با آن قدس و ورع و تقوایی که آن نویسنده ادعا می کند حکم «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» را ملغی نمود، چرا ما نتوانیم با مسئله حج چنین کاری کنیم؟ چرا باید شخص، مبالغی هزینه کند و به خانه خدا در مکه برود؟ به جای آن می تواند هم چنان که عبدالملک اموی گفت گِرد قصر خلیفه طواف کند!

این بدان معنی است که هر طاغوتی که بر گرده مردم سوار شد، بخشی از دین را حذف کند تا این که پس از مدتی از دین خدا هیچ چیزی بر جا نماند.

تروریست هایی که امروزه آبروی دین را در جهان ریخته اند و از دین تصویری زشت و دل آزار در اذهان جهانیان ایجاد کرده اند دنباله رو چه کسانی هستند؟ آیا از همان پیشگامان صدر نخست الهام نگرفته اند؟ فقط با این تفاوت که هر کس متناسب با زمانه خود عمل می کند. آن یکی بینی تمام کسانی که دیدگاهشان با او مخالف است درهم می کوبد و این یکی کمربند انفجاری بر تن می کند و حتی کسانی را که دیدگاه مخالف ندارند به کشتن می دهد. شیوه و

روش عینا همان شیوه گذشته است.

از این جاست که می گوییم باید ائمه ظلال را بشناسیم تا از آنان تأثیر نپذیریم و دین خود را از آنان فرا نگیریم. و همین است معنای فرمایش امیرمؤمنان علیعلیه السلام که فرمود: «بدانید تا واگذارنده رستگاری را نشناسید رستگاری را نخواهید شناخت.»

اگر در محله ای که زندگی می کنید نوجوان فاسد و بزهکاری باشد، آیا درباره او به فرزند خودتان هشدار نمی دهید؟ ممکن است شخص کج فهمی شما را به پرده پوشی و سرپوش نهادن بر افتضاحات پسر همسایه فرا خواند و بگوید، حتی اگر چیز دیدی در خاک کن! اما اگر بخواهید این طور عمل کنید فرزند شما ایمن نخواهد بود و ممکن است با آن نوجوان فاسد دوست شود و به انحراف کشیده شود. لازم است که خطر چنین نوجوانی را به فرزندتان گوشزد کنید و بگویید که ارتباط با او دین و دنیایش را به تباهی می کشاند.

در این جا ممکن است شخص دیگری بگوید: باید برای حفظ وحدت و یکپارچگی محله سکوت اختیار کنی و در این باره به فرزندت چیزی نگویی. ولی شما می بینید که صلاح فرزندتان و حفظ او از انحراف و بلکه مصلحت عمومی اقتضا می کند که واقعیت را با او در میان بگذارید.

اکنون می پرسیم آیا در جهان چیزی مهم تر از چهره و آبروی دین داریم؟ یکی از مهم ترین سرچشمه های اعتقادی تروریسم همان ماجراهایی است که گفتیم. یعنی زیر مشت و لگد گرفتن ها و جسارت به خانه پیامبرصلی الله علیه و اله. چنین ماجراهایی مهمترین آبشخور و الهام بخشِ تروریسم در گذر زمان بوده است.

کسی نگوید: اینها فقط مشتی بحث تاریخی

است. برعکس همین ها مباحث و قضایای حال و آینده ماست. زیرا «تا واگذارندگان رستگاری را نشناسید رستگاری را نخواهید شناخت و تا شکننده پیمان قرآن را ندانید، با قرآن پیمان استوار نخواهید ساخت». چه کسی پیمان قرآن را شکست؟ چه کسی وضوی پیامبرصلی الله علیه و اله را که بارها در برابر چشم مردم انجام گرفته بود تغییر داد؟ چه کسی نماز آن حضرت را دستخوش دگرگونی ها کرد؟

آورده اند که روزی معاویه به مدینه آمد و به نماز ایستاد و گفت: «الله اکبر، الحمدلله رب العالمین ... ». به عبارت دیگر «بسم الله الرحمن الرحیم» نگفت. پس از پایان نماز مسلمانان زبان به اعتراض گشودندکه: ای معاویه، چرا چنین کردی؟ «بسم الله» را فراموش کردی یا آن را دزدیدی؟

ممکن است عده ای بگویند: نه! نه! مبادا علیه معاویه چیزی بگویید. در پاسخ این افراد می گوییم: کسی که ماهیت واقعی معاویه را نشناسد، دین خود را از او فرا خواهد گرفت و او را کاتب وحی خواهد پنداشت و به پیروی از وی «بسم الله» را حذف خواهد کرد.

وانگهی چنین اشکالی قبل از هر چیز، خرده گرفتن بر امیرمؤمنان علیعلیه السلام است. چرا که آن حضرت پیش از ما درباره معاویه و تباهی های او سخن گفته بود. طرفه آن که در خطبه بعدی مولای متقیان به صراحت تمام از طلحه و زبیر انتقاد می کند. اگر کسی بگوید: از طلحه و زبیر انتقاد نکنید خواهیم گفت: آیا پیش از ما خود امام علیعلیه السلام از آنان انتقاد نفرموده است؟

چندی پیش شخصی می گفت: زبیر صحابی برجسته ای است با بدگویی از او دل ما را نرنجانید. من

به او می گویم: چاره چیست که خود امیرمؤمنان علیعلیه السـلام زبان به بـدگویی از او گشوده است. ببینید امام درباره طلحه و زبیر چه می گویـد. حضـرت می فرمایـد: «کل واحد منهما یرجوا الأمر له ویعطفه علیه دون صاحبه؛ هر یک از آنها حکومت را برای خود می خواهـد، نه رفیقش». «لایمتّان إلی الله بحبل ولایمـدان إلیه بسـبب؛ هیـچ پیوندی و نسـبتی با خدا ندارند». ابن ابی الحدید ذیل این خطبه می گوید: «این خطبه را حضـرت درباره طلحه و زبیر رضی الله عنهما ایراد داشت». ولی به روشنی معلوم نیست «هیچ پیوند و نسبتی با خدا ندارند» چطور می تواند با «رضی الله عنهما» جمع شود!

امام در ادامه می افزایـد: «کل منهما حامل ضبّ لصاحبه». ضَبّ (به معنای سوسـمار) در فرهنگ عربی نماد کینه است. یعنی هر یک از آن دو کینه دیگری را در دل دارد. این دو تن سرکردگان و فرماندهان یک سپاهند ولی کینه هم را در دل دارند. وقتی می خواسـتند نماز صـبح را اقامه کننـد، هر کـدام دیگری را هل می داد و می خواست خود پیشـنماز باشد واین کار را آن قدر ادامه دادنـد که نزدیک بود آفتاب بزنـد. مردم به آنان گفتند: شـما را به خدا ای صـحابه پیامبر، آفتاب دارد طلوع می کند! لذا مجبور شدند شخص سومی را برای امامت جماعت انتخاب کنند.

حضـرت هم چنین دربـاره آن دو می فرمایـد: «وَ عَمَّا قَلِیـلٍ یُکْشَفُ قِنَاعُهُ بِهِ! وَ اللَّهِ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذِی یُرِیـدُونَ لَیَنْتَزِعَنَّ هـذَا نَفْسَ هـذَا، وَ لَیَأْتِیَنَّ هـذَا عَلَی هـذَا؛ به زودی نقاب از چهره هایشان بر خواهنـد گرفت [وماهیتشان افشا خواهـد شد]. به خدا سوگند، اگر به آنچه می خواهند دست یابند، هر کدام جان

دیگری را می گیرد و او را نابود خواهد ساخت.»

خطبه شقشقیه امیرمؤمنان را بنگرید و اگر انتقادی هست آن را متوجه خود حضرت کنید. ایشان درباره ابوبکر می فرمایند: «إِنَّهُ لَیَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّی مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَی. یَنْحَدِرُ عَنِّی السَّیْلُ وَ لا یَرْقَی إِلَیَّ الطَّیْرُ؛ نیک می دانست که پایگاه من نسبت به خلافت چونان محور است به آسیاب. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است و پرنده از پریدن به قله ام گریزان». تا آن جا که درباره ابوبکر و عمر می فرمایند: «لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَیْها!؛ [خلافت را چون ماده شتری دیدند] و هر یک به پستانی از او چسبیدند و سخت دوشیدند.» و نیز درباره عمر می فرمایند: «فصیّرها فی حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ؛ خلافت را به راهی درآورد سخت ناهموار و دل آزار». تا این که می فرمایند: «إِلَی أَنْ قامَ ثالِثُ الْقَوْمِ نافِجاً حِضْنَیْهِ بَیْنَ نَثِیلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ؛ تا این که نفر سوم [عثمان] برخاست در حالی که پهلوهایش [از شدت خوردن یا غرور] باد کرده بود و بین آخور و دستشویی سرگردان بود.» آیا تعبیری از این آزار دهنده تر هست؟!

این ماجرا را بگوییم و سخن را تمام کنم. ابن ابی الحدید معتزلی سنی در شرح نهج البلاغه می گوید:

یحیی بن سعید بن علی حنبلی که معروف به ابن عالیه و از ساکنان ناحیه «قطفتا» در بخش غربی بغداد بود و یکی از شاهدان عادل آن منطقه به شمار می رفت برای من نقل کرد و گفت: حضور فخر اسماعیل بن علی حنبلی فقیه، معروف به غلام بن ابن المنی، بودم. (این فخر اسماعیل بن علی داناترین حنبلیان بغداد در فقه و مسائل خلاف

بود و تـدریس مختصـری هم در منطق داشت و دارای بیانی شـیرین بود. من او را دیده بودم و حضورش رفته و سـخنش را هم شنیـده بودم. او به سـال ششـصد و ده درگـذشت). ابن عالیه می گفت: در همان حالی که ما پیش او بودیم و سـخن می گفتیم مردی از حنبلیـان وارد شـد. او طلبی از یکی از مردم کوفه داشت و برای وصول طلب خود به کوفه رفته بودو از قضا رفتن او به کوفه مقارن با زیارت روز غـدیر بود و در آن حال او در کوفه بوده است. زیارت غدیر مربوط به روز هجدهم ذی حجه اسـت که در آن روز در مزار امیرالمؤمنین علیعلیه السلام آن چنان جمعیتی جمع می شوند که بیرون از حد شمار است.

ابن عـالیه می گفت: شـیخ فخر اسـماعیل شـروع به پرسـیدن از آن مرد کرد که چه کردی و چه دیـدی؟ آیا تمام طلب خود را گرفتی یا چیزی از آن بر عهده بدهکار باقی ماند؟ و آن مرد پاسخ می داد. تا آن که به فخر اسماعیل گفت: ای سرور من، اگر روز زیارتی غدیر حضور می داشتی می دیدی کنار آرامگاه علی بن ابی طالب? چه رسوایی به بار آوردند و چه سخنان زشت و دشـنام ها که به صـحابه دادند، آن هم آشکارا و با بانگ بلند و بدون هیچ گونه مراقبت و بیم و هراس. فخر اسماعیل گفت: آنـان چه گناهی دارنـد. به خـدا سوگنـد، کسـی آنان را به چنین کاری گسـتاخ نکرد و برایشان این در را نگشود مگر صاحب همان قبر. آن مرد پرسید: صاحب آن قبر کیست؟ فخر اسماعیل گفت: علی بن ابی طالب است.

آن مرد گفت: سرورم، یعنی علی این سنت را برای آنـان معمول داشت و ایشـان را به آن راه برده و به آنان تعلیم داده است؟ فخر گفت: آری به خدا سوگند. آن مرد گفت: ای سرور من، اگر علی در این کار محق بوده است چه لزومی دارد که فلان و فلان [ابوبکر و عمر] را دوست بداریم و اگر علی بر باطل بوده است چه لزومی دارد دوستدار او باشیم. به هر حال سزاوار است که یا از او یا از آنها تبری بجوییم. ابن عالیه گفت: در این هنگام اسـماعیل شـتابان برخاست و کفش هایش را پوشید و گفت: خداوند اسماعیل را لعنت کند اگر پاسخ این مسئله را بداند و به اندرونی خود رفت. ما هم برخاستیم و رفتیم.

نکته ای که بنـده در حاشـیه این مـاجرا می افزایم این است که علی بن ابی طـالب؟ نبـود که این در را برای آنـان گشود، بلکه خـدا گشاینده این در بود و اگر خرده و اعتراضـی هست باید آن را متوجه قرآن کریم کنید. در جاهای مختلفی از قرآن شاهد جملات تنـد و گزنده ای نسـبت به برخی از صـحابه پیامبرصـلی الله علیه و اله هستیم. برای نمونه خدای متعال در سوره احزاب می فرمایـد: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَـافِقُونَ؛ هنگـامی که منافقان می گوینـد.» این منافقان چه کسانی هسـتند؟ آیا از صـحابه رسول خـدا نبوده اند؟

نیز: «وَالَّذِيـنَ فِي قُلُـوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَـدَنَا اللَّهُ وَرَسُـولُهُ إِلَّا غُرُورًا؛ بیمـار دلاـن گفتنـد: خـدا و پیـامبرش جز فریب وعـده ای به ما ندادند.»

گوینده این سخن چه کسی بوده است؟ بی تردید او از اصحاب پیامبر بوده است و خدای متعال در

این جا به ما خبر می دهد که برخی از صحابه می گفتند: خدا و رسول ما را فریب داده اند. (طبعاً همه صحابه چنین نبوده اند و فقط عـده ای از آنان مورد نکوهش واقع شـده انـد. روشن است که صـحابه بزرگواری چون ابوذر، سـلمان، مقـداد، عثمان بن مظعون و مانند آنان جایگاهی بس ارجمند دارند.)

اصـلا در قرآن سوره مسـتقلی به نـام «منـافقون» وجود دارد. همین طور در سوره توبه از بسـیاری از آنان یاد شـده است و حتی گفته انـد برخی از صـحابه از سوره توبه می ترسـیدند و می گفتنـد: هیـچ یک از منافقان نیست که خدا در این سوره رسوایش نکرده است. خدای متعال در سوره توبه می فرماید: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِی قُلُوبِهِمْ إِلَی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُواْ اللّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا کَانُواْ یَکْذِبُونَ؛ و از آن پس تـا روزی که با خـدا ملاقات کننـد، به کیفر پیمان شـکنی و دروغ گویی، نفاق در دلشان بر قرار است.» یعنی در میان صحابه منافقانی بودند که با خدای متعال پیمان شکنی کردند و حتی در میان آنان افراد فاسق نیز دیده می شدند.

این آیه از سوره حجرات را ملاحظه کنید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن جَاءکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا أَن تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ؛ ای مؤمنان، اگر فاسـقی برای شـما خبری آورد درباره آن تحقیق کنید. مبادا نادانسـته به مردم آسیب برسانید و از کرده خود پشـیمان شوید.» شـخص بزهکاری که در این آیه از او سـخن رفته چه کسـی است؟ او یکی از صحابه پیامبرصلی الله علیه و اله می باشد و کسی جز ولید بن عقبه نیست.

بر این اساس کسی که باب این

سخنان را گشود، علی بن ابی طالب? و خطبه شقشقیه ایشان نبود، بلکه خدا در قرآن کریم آغاز گر این راه بود.

امام می فرمایند: «بدانید که تا واگذارنده رستگاری را نشناسید رستگاری را نخواهید شناخت و تا شکننده پیمان قرآن را ندانید با قرآن پیمان استوار نخواهید ساخت و تا واگذارنده قرآن را به جا نیاورید در قرآن چنگ نتوانید انداخت». اما پرسش این جاست که از کجا این شناخت ها را به دست آوریم؟ خود حضرت فرموده اند: «فَالْتَمِسُوا ذلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ؛ آن را در نزد کسانی جویید که اهل آنند.» ابن ابی الحدید در شرح این فقره می گوید: منظور حضرت خود اوست. یعنی این دریافت را از علی بن ابی طالب? بخواهید.

«فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ. هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ؛ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ؛ آنان زنده کننده دانش اند و نابودکننده نادانی. همان کسانی که حکم کردنشان شما را از علمشان خبر می دهد، و خاموشی شان از سخن گفتن شان، و ظاهرشان از باطنشان. نه با دین مخالفت و نه در آن اختلاف می کنند.»

آری آنان مانند کسانی نیستند که با جسارت و شجاعت تمام (!) بر آیات قرآن خط بطلان می کشند. بلکه سخن آنان یک سخن و از سرچشمه وحی الهی سرچشمه گرفته است. «فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ؛ دین در میان ایشان شاهدی راست و خاموشی گویاست.»

وصلی الله علی محمد وآله الطاهری

پی نوشتها

. ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۵۹ (الحکم المنسوبه إلی امیرالمؤمنین، حکمت ۲۴).

. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۷۷.

. همان، ص ۱۷۸.

. آل عمران (۳)،

آیه ۱۴۴.

. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص۱۷۴.

. همان، ص۱۱۱.

. دراسه و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام، نوشته عبدالزهرا مهدی.

. منهاج السنه النبویه، ج۸، ص۲۹۱.

. احزاب (۳۳)، آیه۳۳.

. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

. توبه (۹)، آیه ۶۰.

. بقره (۲)، آیات ۲۲۹ و ۲۳۰.

. بقره (۲)، آیه۱۸۳.

. منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج۱۷، ص۴۰.

. نهج البلاغه، خ۱۴۸.

. یعنی جمع میان «الله» و «لات و عزی» ممکن نیست. همان طور که جمع میان محمد صلی الله علیه وآله و ابوجهل یا موسی و فرعون و یا هابیل و قابیل از باب صلح کل ناممکن است بلکه باید قدر مسلم از یکی از دو طرف بیزاری بجوییم.

. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۹، ص۳۰۷ و ۳۰۸.

. احزاب (۳۳)، آیه ۱۲.

. توبه (۹) آیه ۷۷.

. حجرات (۴۹)، آیه ۶.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹